



سازمانواره اصول فقه

پدیدآورنده (ها) : عابدی شاهرودی، علی

فقه و اصول :: نشریه پژوهش های اصولی :: زمستان 1381 و بهار 1382 - شماره 2 و 3
از 20 تا 38

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/28583>

دانلود شده توسط : محسن شیرخانی

تاریخ دانلود : 23/08/1400

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

سازمانواره اصول فقه

▽
علی عابدی شاهرودی

با ستایش خدا و درود بر پیغمبر خدا و اوصیاء دوازده گانه برگزیده از
سوی خدا.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پیشگفتار:

در این نوشته کوتاه سعی می‌کنم نظامواره اصول فقه را بر طبق مبانی
حاصل شده از سنجش مسلک‌های اجتهادی تشریح کنم تا هم جایگاه اصول فقه
نسبت به دیگر دانش‌های منطقه دین و هم جایگاه آن نسبت به دانش‌های واقع
در دیگر منطقه‌ها روشن شود؛ هر چند در این موجز ایضاح مرزبندی و تعیین
ثغور بین علم اصول و دیگر علوم انجام‌پذیر نیست. با این وصف، گستردگی برد
مبانی اصول اجتهاد و اصول فقه، در عصر حاضر به ویژه بر طبق نظریه تحول
اکتشافی^۱ اجتهاد در خلال تشریح کلیت اصول فقه آشکار می‌گردد.

۱. این نظر چندین سال پیش در خلال سنجش مسلک‌های استنباطی برایم حاصل شد، بخشی از
آن تاکنون انتشار یافته است. («مقاله «سنجش مسلک‌های اصولی و اخباری و نظریه
اکتشافی اجتهاد» در مجله کیهان اندیشه)

البته در این گفتار فقط به نتیجه مبانی این نظریه اشاره می‌شود و سخنی، حتی از گزارش آن نظریه و یا مبانی آن به میان نمی‌آید؛ زیرا حتی گزارشی کوتاه از نظریه مزبور از یک سو خواستار گزارش دیگر نظریه‌ها در این زمینه است و از دیگر سو خواستار گزارش نقادی دستگاه عقل و حس است که در مجموع این نوشته موجز را به نوشتاری مفصل تبدیل می‌کند که از وضع این گفتار بیرون است. و اما بیان نظام جامع علم اصول:

منابع اجتهاد - بطور عام - [و]

منابع اصول فقه - بطور خاص -

این منابع، ادله چهارگانه نامیده می‌شوند که عبارتند از: کتاب خدا، سنت پیغمبر ﷺ و اوصیاء علیهم السلام، عقل و اجماع. در این میانه، کتاب و سنت در اجتهاد، دو منبع اصلی دین هستند. عقل و اجماع در طول کتاب و سنت قرار دارند. و بدین جهت در مرتبه اخیر واقعند و از منابع تشریع نیستند؛ بلکه مشروط و محدود می‌توانند کاشف از معطیات کتاب و سنت باشند. زیرا دلیل عقل، از طریق قانون ملازمه کار می‌کند و اجماع از طریق تضمّن بر نظر معصوم ﷺ و یا کشف از نظر معصوم ﷺ در استدلال‌های فقهی وارد می‌شود. و هر یک از ملازمه و تضمّن و کشف، در عقل و اجماع در ضمن شروطی چند در منطقه‌ای مرزبندی شده می‌تواند در استدلال اجتهادی وارد شود. آن‌گاه پس از ورود در استدلال اجتهادی اگر از طریق ملازمه و تضمّن و کشف به استنباط فقهی رسید، آن استنباط در دو مرحله می‌باید نقادی شود.

نخست: مرحله آزمون استنباط از طریق عقل و اجماع است که آیا شروط استنباط در آن به کار رفته است و به مرحله انتاج قانون ملازمه در عقل و یا قانون تضمّن و کشف در اجماع رسیده است یا نه؟

دوم: مرحله تحقیق در تراز حجّیت استنباط انجام شده است. بدین معنا

که آیا حجیت آن در تراز حجیت متعدی می‌باشد تا بتواند مبنای فتوا قرار گیرد؟ و یا در تراز حجیت لازم هست؟ و از این رو نمی‌تواند مبنای فتوا برای مراجعین قرار گیرد.

شناسه علم اصول به معنی عام

هر دانشی که نسبت به دانش‌های دیگر وظیفه کشف و محک زدن و استدلال آوردن را عهده‌دار باشد، منطق آن دانش‌ها به شمار می‌رود و دانش آلی برای دانش‌های منطقه خویش محسوب می‌شود. البته آن دانشی که نسبت به کل اندیشیدن چنین وظیفه‌ای دارد منطق کل و منطق عام است که منطق کلاسیک و منطق جدید بخشی از آن را تشکیل می‌دهند.

اگر دانش‌های دیگر «Y» باشند و دانش آلی «X»، آنگاه تابعی خواهیم داشت که با هر مجموعه از دانش‌ها به نام «Y» یک دانش آلی به نام «X» را متناظر می‌سازد، بدین صورت: $\{ P [Y]_{n...} = X \}$

اینک بر این مبنا چون در دانش‌های منطقه دین، هم به عنوان ضرورتی منطقی و هم به عنوان امر واقع، دانشی هست که وظیفه کشف و سنجش و استدلال و سپس استنباط را بر عهده دارد از این رو برای کل دانش‌های دینی، یک علم هست با این وظیفه اصلی. و از آن‌رو که مبانی آن دانش‌ها را موضوع بحث و سنجش خود قرار می‌دهد علم اصول عام است که اصول استنباط را به طور فراگیر مقرر می‌سازد.

اصول استنباط عام همه مسائل نظری و اکتسابی را در مبانی و فروع در برمی‌گیرد، و از آن‌رو که مبانی اجتهاد آن دانش‌ها را در دستور تحقیق و سنجش خود قرار می‌دهد، علم اصول اجتهاد است. و از آن‌رو که مبانی استنباط‌های فقهی را می‌سجد علم اصول فقه می‌باشد. و در همه این موردها

این علم استنباطی یک علم منطقی و آلی و انضباطی برای سایر دانش‌های دینی است.

برای توضیح می‌گوییم: آلی بودن به مفهوم مقدمی بودن نیست، و اینکه اصول فقه یک علم استنباطی آلی است، بدین معنا است که این علم عهده‌دار تبیین و تحقیق اموری است که عامل‌ها و موجب‌های کلی امکان استنباط امور و قرارات فقهی‌اند. و چون علم اصول در موقعیت بحث اصولی، عامل‌ها و موجب‌های کشف و استنباط را از مضامین خاص تجرید می‌کند. از این رو، عامل‌ها و موجب‌های مطرح شده در اصول فقه مانند صورت‌ها و نظم‌های مطرح شده در منطق هستند که آلی و سازواره‌ای می‌باشند و به معنی خاصی بستگی ندارند، و شروط جابجائی معنی و نتیجه‌دهی آنها را فراهم می‌سازند. بنابراین، اصول فقه، علم مقدماتی نیست بلکه علم استنباطی آلی است که به مثابه منطق برای فقه، می‌باشد و در استنباط‌های فقهی سریان دارد. و چنانکه در تشریح دو مسلک اصولی و اخباری و همچنین در سنجش آن دو مسلک توضیح داده‌ام، اصول فقه به معنای عام که در برگیرنده مبانی استنباطی و قواعد اجتهادی فقه است بین دو مسلک یاد شده مشترک است؛ زیرا هر دو مسلک طریقه‌ای استنباطی‌اند و در این مشترکند و تمایز آنها در خصوصیت استنباطی هر کدام است. هر یک از دو مسلک یاد شده مبانی و قواعد ویژه‌ای را در استنباط فقهی مشارکت می‌دهد.

برای نمونه: مسلک اخباری به استدلال‌های عقلی اکتسابی و غیر ضروری استناد نمی‌ورزد، نه در مقدمات استنباط، و نه در متن فرایند استنباط؛ اما مسلک اصولی امکان مشروط استفاده از دلیل عقلی را از طریق قانون ملازمه یکسره رد نمی‌کند، بلکه می‌پذیرد.

اکنون برای توضیح در مورد تقسیم علم اصول به دو علم استنباطی می‌گوییم: علم اصول به طور مانعة الخلو به یکی از دو معنی می‌باشد:

معنی نخست، اصول اجتهاد است که همه دانش‌های منطقه دین را در برمی‌گیرد. از دانش اصول دین تا دانش تفسیر قرآن و احادیث تا کلام اسلامی خاص و مستند و فلسفه اسلامی خاص و مستند و تا اصول فقه و همچنین هر دانش دیگری که از منابع کتاب و نصوص معصومین علیهم‌السلام استنباط‌پذیر است در پوشش اصول اجتهاد در می‌آید. بنیادها و دستورها و پرسمان‌های علم اصول اجتهاد جهان‌شمولند. برخی از این امور را در برخی از نوشتارهایم تبیین کرده‌ام. به ویژه در نوشتار مخصوص به نظریه اکتشافی اجتهاد که بخشی از آن در مجله کیهان اندیشه انتشار یافته است.

و معنی دوم از آن دو، معنی اصول فقه است که در این نوشته موجز کوشیده‌ام آن را از دیدگاهی جدید که از مبانی اصول اجتهاد استخراج شده است، تبیین نمایم. و تنظیم و ترتیب آن را در نظامواره متحد و مترتب عرضه نمایم. البته در گفتاری کوتاه تبیین مستدل اصول فقه به سان نظامواره، میسر نیست. اما تبیین اشاره‌وار آن میسر است. اینک به ترتیب ذیل نهادها و بخش‌ها و مرحله‌های نظامواره اصول فقه از دیدگاه خاصی که برایم حاصل شده، گزارش می‌شود:

مراحل نظامواره اصول اجتهاد به خواست خداوند در نوشته‌ای دیگر تشریح می‌شود:

(الف) تعریف اصول فقه:

این علم نظامواره‌ای است که نهادهای آلی تعمیم‌پذیر استنباط فقهی را تبیین و بررسی می‌کند و به سنجش و استدلال می‌برند.

نهادهای آلی استنباط به موضوع‌ها و محمول‌ها و به مقدم‌ها و تالی‌ها و به شقوق انفضالی در حمله‌ها و شرطیه‌ها و منفصله‌ها و به خود گزاره‌ها و همچنین به ملازمه‌ها و اقتضاءها انحلال می‌یابند. مشخصه همه این اجزاء

که اجزای نهادهای آلی می‌باشند و همچنین مشخصه نهادهای تشکل یافته از این اجزاء در سه خصوصیت، تعیین می‌یابد:

۱. امکان قرار گرفتن به طور طریقی در کل اجتهاد، گرچه بالفعل مداخلیتی در اجتهاد نداشته باشند و یا حتی دلیل به امتناع مداخلیت آنها در استنباط اقامه شده باشد.

۲. تعمیم‌پذیر بودن نسبت به ابواب فقهی. این به معنای امکان تعمیم دادن تعاریف و قضایای علم اصول است به همه ابواب فقه، گرچه بالفعل برخی از آنها شامل همه فقه نباشند.

۳. آلی بودن، بدین معنی که مسائل علم اصول باید نسبت به مسائل فقه، موقعیت تعیین‌گری منطقی و سازواره‌ای داشته باشند. بدانگونه که مضامین فقهی در طرح‌های ممکن اصولی تنظیم گردند تا استنباط امور فقهی از عناصر اصول فقهی امکان‌پذیر گردد.

۴. استنباطی بودن. بدین معنی که تعاریف و قوانین علم اصول ابزارهای علمی استنباط باشند، چنان که خبر واحد، سیره متشرعه و اجماع، از جمله عناصر استنباط و اکتشاف احکام فقهی‌اند و مجتهدان با پیگیری روایات و سیرات و اجماعات و دیگر عناصر اصولی در صدد استنباط احکام و قرارات شرعی بر می‌آیند.

اینک می‌توان به طور کوتاه در تعریف اصول فقه گفت: «اصول فقه علم اجتهادی است به عناصر آلی و استنباطی و تعمیم‌پذیر، به گونه‌ای که فقیه می‌تواند با به کار بردن آن عناصر و تطبیق آنها بر موارد خاص، احکام و امور فقهی را بر پایه ادله اربعه استنباط نماید».

(ب) مشخصه مسائل اصول فقه:

حال که تعریف علم اصول به انجام رسید نوبت به شناسائی مشخصه

مشترک همه مسائل علم اصول می‌رسد. مسأله‌های اصول فقه عبارتند از اموری که با نهادهای اصولی سنخیت داشته باشند. به دلیل این سنخیت است که هم ایجاب قضیه و هم سلب آن هر دو اصولی‌اند. علم اصول مسائلی را که از این گونه‌اند بررسی و سنجش‌گری می‌کند. گاه در خلال بحث، این نتیجه حاصل می‌شود که مسئله مورد بحث صلاحیت وقوع در استنباط را ندارد. با این وصف، باز مسئله بحث شده از سنخ مسائل اصول است؛ گرچه بطلانش به ثبوت رسیده باشد. اگر از مسائل اصول نباشد علم اصول نمی‌تواند درباره آن تصمیم بگیرد، و این که علم اصول می‌تواند تصمیم درباره آن بگیرد، نشانه اصولی بودن آن است. و به طور کلی، در هر علمی رد و قبول مسائل آن وظیفه خود آن علم است و در هر دو صورت، مسئله مورد بحث از سنخ مسائل آن شمرده می‌شود.

برای توضیح می‌افزاییم: موضوع‌ها و محمول‌های مسائل اصول چون جنبه آلی و طریقی دارند باید ناظر به مضامین فقهی باشند، نه حامل و واجد آن مضامین. همچنین مقدم و تالی در شرطیه‌های اصولی و شقوق انفصالی در منفصله‌های اصولی. بر این پایه اصل‌های عملی چهارگانه (برائت، احتیاط، تخیر و استصحاب) را شاید بتوان در مجموعه قواعد فقهی قرار داد. با این همه یک استدلال قوی هست که اصل‌های عملی را - چنان که شهرت نیز دارد - در شمار مسائل علم اصول قرار می‌دهد. البته با صرف نظر از آن استدلال که مقدماتش از خلال تعریف علم اصول به دست می‌آید، به نظر می‌رسد در اصل‌های عملی چهارگانه از جهت فقهی بودن یا اصولی بودنشان گونه‌ای تعارض استدلالی وجود دارد که تا حل نشود، فقهی بودن یا اصولی بودن اصل‌های مزبور مشخص نمی‌شود. ولی استدلال مورد اشاره که به تعریف جدید علم اصول استناد دارد، از عهده حل این تعارض بر می‌آید.

ج) رده‌های مسائل علم اصول:

این رده‌ها ساز و کار اصول فقه و کارکرد آن را مشخص می‌کنند. با تعمیم برخی از این رده‌ها و با جایگزین کردن رده‌های دیگر سازواره اصول اجتهاد عام، مشخص می‌گردد که منطقه‌ای گسترده‌تر از اصول فقه دارد. و چون در این تبیین فقط اصول فقه ملحوظ شده است. از این رو، به بیان رده‌های مسائل اصول فقه بر مبنای تعریفی که از علم اصول به انجام رسید، در گزارشی موجز بسنده می‌شود:

* رده اول: کاشف‌ها و اکتشاف‌های غیر شرطی، که همه مباحث دلالات و مدلولات و الفاظ و ذوات ادله را فرا می‌گیرد. از بحث‌های صحیح و اعم و مشتق و اصل‌های لفظی و بنائات و سیرات عقلانی تا اوامر و نواهی و مباحث عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، مفسر و مأول، حاکم و محکوم، وارد و مورد و همچنین تا بحث‌هایی که وجود ادله فقهی و شروط و حدود آنها و امکان یا عدم امکان کاشفیت آنها و درجه و یا گستره کاشفیت آنها را می‌پژوهند و می‌سنجند، همگی در رده کاشف‌ها و اکتشاف‌های غیر شرطی قرار می‌گیرند.

ذوات ادله عقلی در علم اصول فقه نیز در این رده نمی‌گنجد. این رده از مسائل اصول فقهی از حجیت و عدم حجیت ادله مطرح شده و حدود شروط حجیت و یا منجزیت ادله بحث نمی‌کند، بلکه در مرحله نخست، موقعیت وجودی ادله را ملحوظ می‌دارد. و در مرحله دوم شناسه‌های اصول فقهی آنها را بررسی می‌کند. و در مرحله سوم شروط و طرق حصول آنها را مورد تحقیق قرار می‌دهد. و در مرحله چهارم امکان کاشفیت و درجه کاشفیت آنها را می‌سنجد.

اما بحث از حجیت و منجزیت ادله مذکور، دیگر در این رده انجام

نمی‌پذیرد، بلکه به ردهٔ مباحث تنجیز و احتجاج واگذار می‌شود. بنابراین، ردهٔ اکتشاف‌های غیر شرطی چند زیر مجموعهٔ اساسی را پوشش می‌دهد که به طور اشاره عبارتند از:

۱. صحیح و اعم،
 ۲. مشتق،
 ۳. اوامر و نواهی،
 ۴. مفاهیم شرط و وصف و حصر و جز اینها،
 ۵. عام و خاص، مطلق و مقید، حاکم و محکوم و دیگر متضایف‌های اصولی از قبیل مجمل و مبین و یا ناسخ و منسوخ،
 ۶. سیره‌های شرعی و متشرعیه و عقلائیه،
 ۷. اجماعات منقول و محصل،
 ۸. اخبار و شروط آنها و طرق و اسانید و اقسام آنها،
 ۹. دیگر امارات ظنّیه و مادون ظنّیه از جنبهٔ امکان کاشفیت یا امتناع کاشفیت و نیز از جنبهٔ حدود و شروط امکان و امتناع.
- در همهٔ این مباحث تنها موقعیت امکانی و وجودی و شرطی عناوین یاد شده مورد بررسی می‌باشند. بررسی ارزش و مدرکیت به مباحث تنجیز و احتجاج موکول می‌شود.

* ردهٔ دوم: کاشف‌ها و اکتشاف‌های شرطی. این رده ملازمه‌ها، اقتضاءها، منفصله‌ها و اجتماع اوامر و نواهی و تراحم مقتضیات و ادله را پوشش می‌دهد. زیر مجموعه‌های این رده عبارتند از:

۱. مجموعهٔ ملازمات عقلیه محض که مستقلات عقلیه نامیده شده‌اند.
- این مجموعه متفرع می‌باشد از ادلهٔ عقلیه که در ضمن رده‌ای که از حیث ترتیب بحثی در اوّل آورده شد قرار دارند: ردهٔ اوّل شامل ذوات ادله و شروط

و حدود آنها می‌باشد و اخبار آحاد، اجماعات و سیرات و ذوات دیگر عناصر غیر شرطی در این رده جای دارند. خود بحث ملازمات گرچه در رده یاد شده که از ذوات بحث می‌کند قرار ندارد؛ اما از حیث چیستی به دلیل عقلی تعلق دارد. از این رو، پس از اثبات ملازمه عقلی بین شرع و عقل می‌باید این بحث مطرح شود که آیا ملازمه به عنوان یک دلیل عقلی می‌تواند حکم شرعی را نتیجه‌گیری کند؟

در هیچکدام از بحث‌های رده‌های اول و دوم و بحث‌های رده سوم از درجه حجیت و منجزیت، کاشف‌ها و دلیل‌ها بحث نمی‌شود، چون این گونه بحث به رده مسائل حجیت اختصاص دارد. و به طور کلی در رده‌های دیگر مسائل از ماهیت امور اصولی و موقعیت وجودی آنها، شرائط و حدود آنها، چند و چون و روابط و استنتاجات آنها بحث می‌شود.

آنگاه که مرحله موقعیت استنتاجی و وجودی آنها معلوم شد نوبت به بررسی حجیت و سائر بحث‌های راجع به ارزش استنباطی می‌رسد. بدین جهت در مستقلات عقلیه در مرحله اول در این باره تحقیق می‌شود که مبانی عقلی این مستقلات از جمله عناصر و قضایای عقلی همگانی‌اند و یا به مجموعه عناصر و قضایای عقلی اکتسابی و غیر همگانی تعلق دارند.

در مرحله دوم اگر دانسته شد که همه آنها و یا بخشی از آنها به عقل اکتسابی تعلق دارند در این باره تحقیق می‌شود که چرا و چگونه و از چه راه به استنتاج مستقلات عقلی رسیده‌ایم. سپس در مرحله سوم که مربوط است به مباحث حجیت، درباره حجیت و منجزیت و ارزش استنباطی ملازمات عقلی و مبانی آنها نقد و تحقیق می‌شود.

۲. مجموعه غیر مستقلات عقلیه که عبارتند از آن گونه ملازمه‌هائی که مقدم آنها از طریق متون دینی داده شده و یا از متون استنباط شده است اما

تالی از طریق ملازمه به اثبات می‌رسد، مانند مسأله واجب و مقدمه واجب و مسأله امر و اقتضاء نهی از ضد. البته بحث‌های ملازماتی در غیر مستقلات عقلیه هم می‌توانند به عنوان عقلی ارائه گردند و هم به عنوان قضیه‌ای استنباط‌پذیر از متون دینی. این مجموعه موسوم است به استلزامات عقلی. مبحث استلزامات در هر صورت از مستقلات عقلیه نیست؛ زیرا عقل فقط به طور مشروط و بر فرض ثبوت یک قضیه دیگر به استلزامات نظر می‌دهد. و اما بحث‌های ملازماتی در مستقلات عقلیه، از سنخ بحث‌های عقلی محض می‌باشند که به دو بخش همگانی و غیر همگانی تقسیم می‌پذیرند.

هر دو بخش در رده اکشاف‌های شرطی قرار دارند و در این رده از موقعیت عقلی آنها و از حدود و شروط آنها بحث می‌شود. آنگاه در رده حجیت‌ها و منجزیت‌ها، حجیت و عدم حجیت این ملازمات به نقد و استدلال می‌رود.

* رده سوم: بحث‌های ملاکات است، که در پنج مجموعه تخریج ملاک‌ها، تنقیح ملاک‌ها، تحقیق ملاک‌ها، تبیین ملاک‌های منصوص و تعمیم ملاک‌ها تنظیم و ترتیب می‌یابد. سپس در رده بحوث حجیت و منجزیت، این مسأله مطرح می‌شود که استنباط‌های ملاکی ارزش فتوایی دارد یا ندارد؟ و اگر دارد در ضمن کدام شروط و در محدوده کدام حدود دارای این ارزش می‌شود؟ و به دیگر سخن، آیا استنباط‌های ملاکی مدرک شرعی نیز می‌باشند؟ و اگر چنین‌اند آیا لازمند یا متعدی؟^۱ همچنین در این رده و هم در مجموعه‌ای که مخصوص به ادله عقلیه است این مسأله مطرح می‌شود که آیا

۱. اشاره است به مبنای اینجانب در تقسیم حجّت به لازم و متعدی و شامل. حجّت لازم فقط برای شخص دارنده آن ارزش دارد، حجّت متعدی برای دیگری هم با شروطی و در ضمن محدوده‌ای ارزش دارد، و حجّت شامل برای همه به طور یکسان حجّت و ملاک است.

عقل توانائی رسیدن به ملاک‌های قرائات و احکام را دارد یا ندارد؟ و بر فرض رسیدن ملاک‌ها آیا می‌تواند به نظر خود درباره ملاک‌های تحصیل شده استناد استنباطی کند یا نه؟

این مسأله اخیر که بحث از امکان و عدم امکان فقهی استناد به ملاک‌های استخراج شده از راه عقل است به مباحث حجّیت و منجزیّت تعلق دارد.

* رده چهارم: بحث‌ها و نقدهای حجّیت و منجزیّت است که از بنیادی‌ترین مسائل اصول فقه به شمار می‌روند و محصول غائی آنند. در این رده بر طبق دیدگاه جدید، نخست مسأله حجّیت و مدرکیّت از مسأله منجزیّت تفکیک می‌شود. سپس موردهای هر کدام بررسی می‌گردد. آنگاه شروط و حدود هر کدام به نقد می‌رود. در این زمینه بحث نوین تفکیک حجّیت لازم از حجّیت متعدّی و تفکیک هر دو از حجّیت شامل (فراگیر، جهانشمول) به انجام می‌رسد. این تفکیک افزون بر این که بنیادی است بسیار فائده‌بخش است. از آن رو که فرق انظار علمی ناب را از آن گونه انظار علمی که می‌توانند مبنای عمل فقهی قرار گیرد به طور اجتهادی تبیین می‌کند. آن انظار علمی که فاقد جنبه فتوائی‌اند ملاک عمل نیستند فقط انظار علمی مقرون به پشتوانه برای افتاء می‌توانند ملاک عمل قرار گیرند. همچنین در این زمینه منجزیّت لازم از منجزیّت متعدّی و سپس هر دو از منجزیّت فراگیر (شامل، جهانشمول) تفکیک می‌شوند. علاوه بر این، مبحث عمده‌ای در باب منجزیّت پیش می‌آید که به جداسازی منجزیّت‌های فقهاتی از منجزیّت‌های اجتهادی می‌انجامد. این جداسازی متناظر است با جداسازی ادلّه فقهاتی از ادلّه اجتهادی که محققان علم اصول آن را کشف کرده و به گونه‌ای عمیق تنقیح کرده‌اند.

* رده پنجم: اقطاع و ظنون و شکوک (باورها، گمان‌ها و شک‌ها). در این رده از احکام طریقی و موضوعی قطع و ظن و شک بحث می‌شود. البته بحث در این رده از گونه اصولی است و با بحث فقهی درباره احکام قطع و ظن و شک فرق دارد.

از مسائل عمده قطع از دیدگاه جدید:

نخست این است که قطع از سنخ منجزهاست و در صورتی که اکتشاف آن عینی و مستند به استدلال یا تجربه و یا مشاهده باشد در این صورت قطع هم منجزیت دارد هم حجیت.

و دوم این است که منجزیت قطع یک منجزیت لازم است و به شخص قاطع اختصاص دارد. بدین جهت قطع یک فرد برای فرد دیگر که آن قطع را ندارد الزام‌آور نمی‌باشد. بدین معنا که قطع یک فرد، نمی‌تواند برای دیگران تنجیزآور باشد.

سوم این است که قطع در صورتی که علاوه بر منجزیت از حجیت برخوردار باشد منجزیت و حجیت آن امکان تعدی دارد و می‌تواند تحت شروطی و در حدودی برای فرد یا افراد دیگر منجز یا حجت قرارگیرد.

چهارم این است که آیا امکان تخطئه قطع طریقی وجود دارد؟ برای مثال مسأله‌ای که بین مسلک اصولی و مسلک اخباری مورد بحث و اختلاف است از یک سو در مسلک اخباری قطع حاصل از راه عقلی از ارزش شرعی بهره‌مند نیست. لازمه این دیدگاه امکان تخطئه قطع طریقی است. و از دیگر سو در مسلک اصولی از آن جهت که حجیت برای قطع، ذاتی است، هیچ راهی برای طرد قطع حاصل وجود ندارد، مگر آن که قطع از راهی به قطع موضوعی دگرگونی یابد و یا تقصیر و تفریط فرد قاطع ملحوظ گردد و تخطئه، به جای این که به سوی قطع نشانه رود، تقصیر و تفریط پیش از قطع را آماج

قرار دهد و یا آن که بین جعل و مجعول تفکیک شود و از این راه امکان مشروط سازی قطع فراهم گردد، چنان که بعضی از بزرگان تحقیق نظر داده‌اند. و یا آن که مسلکی که بر طبق نقد عقل و سنجش طریقه‌های اجتهادی به نظر این قاصر رسیده منظور گردد. بر طبق این مسلک احتجاج بر قطع‌های طریقی شخصی که مستند به مبانی عینی نیستند امکان‌پذیر است.

* ردهٔ ششم: تعادلات و تراجیح. در این رده بحث‌ها و سنجش‌های راجع به تقابل ادلهٔ مطرح می‌شود. چه ادله، همه اجتهادی باشند چه فقهاتی، و چه برخی اجتهادی و برخی فقهاتی. البته در مورد اخیر که برخی اجتهادی‌اند و برخی فقهاتی، گرچه همیشه ادلهٔ اجتهادی مقدم است؛ اما مسألهٔ اصلی سنجش نسبت آنها با ادلهٔ فقهاتی و همچنین چرایی و چگونگی انتقال به ادلهٔ فقهاتی می‌باشد. این رده متمم اجتهاد و موجب انتاج استدلال فقهی می‌شود.

استدلال فقهی با نظر داشت هر دو مرحلهٔ اجتهادی و فقهاتی به طور کامل به بار می‌نشیند و مسائل فقه را در هر موقعیت مورد بحث قرار می‌دهد تا نتایج حاصله بتوانند علاوه بر فراهم آوردن پشتوانه برای انظار فتوائی، برای انظار علمی صرف که بالفعل جنبهٔ فتوائی نیافته‌اند نیز پشتوانهٔ تحقیقی فراهم سازند، و از این طریق فضای آنها را گسترش بخشند.

* ردهٔ هفتم: اصل‌های عملی چهارگانه. این اصل‌ها عبارتند از برائت، احتیاط، تخییر و استصحاب. از جمله مسائل عمده‌ای که در این رده مطرح است این است که آیا اصل‌های مذکور از مجموعهٔ قواعد فقهی‌اند یا از گروه ضابطه‌های اصولی؟

گرچه در هر صورت، این اصل‌های چهارگانه در همگی فقه جریان دارند و در مورد ادلهٔ اجتهادی یا اجمال آنها و یا تعارض آنها مورد مراجعه

مجتهد هستند. البته در موردی که تعارض ادله به تعادل بیانجامد و مبنای فقیه در زمینه تعادل ادله، تساقط ادله نباشد؛ بلکه تخییر اجتهدی باشد دیگر نوبت به اصل‌های عملی چهارگانه نمی‌رسد و تخییر در آنها اجتهدی است نه فقهاتی؛ زیرا اصل عملی به عنوان دلیل فقهاتی، در موردی جریان می‌یابد که دلیل اجتهدی در کار نباشد. آنجا که دلیل اجتهدی هست، دلیل فقهاتی یا از حیث حکومت دلیل اجتهدی یا از حیث ورود آن جریان ندارد.

اکنون - در هر صورت - مطلب عمده در مبحث ادله فقهاتی (اصول عملی) چه از ضوابط اصولی به شمار آیند و چه از قواعد فقهی، این است که انتقال از ادله اجتهدی به اصل‌های عملی یک انتقال اصولی است، و فقیه از آن جهت که به ملاحظه اصولی به این نظر رسیده که مورد بحث وی در ذیل اصل‌های عملی قرار گرفته است. برای تشخیص وظیفه عملی به اصل‌های مقرر شده در آن مورد مراجعه می‌کند. بدین جهت، حتی اگر اصل‌های عملی از سنخ قواعد فقهی باشند، مشخص نمودن یک مورد کلی به عنوان مجرای اصل‌های عملی یا یک کار اصولی است و یا یک کار مبنائی برای فقه، گرچه اصولی نباشد، بلکه از سنخ تحقیق اسانید و یا امر دیگر باشد. بنابراین، استنباط لزوم مراجعه به ادله فقهاتی از سنخ استنباط فقهی نیست. در مورد قواعد فقهی شکوک بر طبق تعریف مشهور، آنها نیز لزوم مراجعه به آنها در منطقه استنباط اصولی و یا مبنائی قرار دارد. اما نتیجه آن استنباط، یک مسأله فقهی است؟

از باب نمونه، قاعده طهارت در مورد شک در طهارت جاری است و بنابر جریان آن در شبهات حکمی طهارت، نظیر اصل برائت است که در مورد شک در تکلیف جریان دارد، گرچه مسانخ آن نیست. با این وصف مشخص نمودن این که موردی مجرای قاعده طهارت است از نوع استنباط

فقهی نیست. پس گرچه خود قاعده طهارت از نوع فقهی است، اما مشخص نمودن یک مورد به عنوان مجرای قاعده طهارت، از نوع اجتهاد اصولی یا مبنائی است. اما از تطبیق این اجتهاد بر مورد قاعده طهارت در مرحله اول، یک استنباط فقهی سلبی حاصل می‌شود و آن این است که در مورد مذکور حکمی فقهی استنباط نشده است. و در مرحله دوم، استنباط فقهی اجمالی متحقق می‌شود و آن این است که: مورد مذکور به عنوان شبهه حکمیه دارای حکمی فقهی است.

در مورد اصل‌های عملی چهارگانه با وضوح بیشتر این برنامه حاکم است و استنباط مجاری آنها به اصول فقه و به علم اسانید و سایر مبانی نیاز دارد. اما اینکه استنباط محتوای آن اصولی است یا فقهی بستگی دارد به اینکه این اصل‌ها به اصول فقه تعلق داشته باشند یا به فقه.

برای ایضاح بیشتر گوئیم: قاعده‌های فقهی در موارد شکوک، حتی اگر شکوک از نوع شبهات حکمیه باشند مستند به اجتهاد فقهی‌اند نه اصول فقهی؛ زیرا مضامین آنها از سنخ مضامین فقهی‌اند و خاصیت طریقت استنباطی را که مشخصه مسائل اصولی است ندارند. بدین جهت برای مثال قاعده طهارت و قاعده حلّیت، در صورتی که در شبهات حکمیه نیز جاری باشند، باز در رده قاعده‌های فقهی قرار دارند. زیرا با همه کلّیتی که دارند مضامین آنها فقهی‌اند و ساختار استنباطی ندارند.

مثال دیگر برای قواعد فقهی، قاعده اطلاق است که عمومیت بالقوه و با وصف عمومیت، به اصول فقه تعلق ندارد؛ بلکه در شمار قواعد فقهی می‌باشد. این قاعده (کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی) بر حسب بیانش اختصاص به شبهات حکمیه دارد و از حیث مضمون اخصّ از اصل برائت است. با این وصف، در همه شکوک حکمی، تحریمی یا منعی در همه ابواب فقهی امکان

جریان دارد، و در صورت تحقق زمینه و شرائطش مانند دیگر اصل‌های عملی و قاعده‌های فقهی فعلیت می‌یابد، مگر آن که از راه تعارض کنار رود و یا به وسیله اصل حاکم یا اصل وارد محدود شود. اما این اصل‌ها از آن رو که مشتمل بر مضامین فقهی‌اند و خاصیت استنباط اصول فقهی را ندارند از قواعد فقهی‌اند نه از مسائل اصولی.

نظریه نگارنده درباره اصولی بودن اصل‌های عملی

اینک برای تتمیم سخن در اصل‌های عملی چهارگانه (از آن پس که روشن شد این اصل‌ها در هر صورت از حیث بالفعل شدن مجاری آنها، به اجتهادی مبنائی نیازمندند) گوئیم: تعیین مجاری اصل‌های مزبور و تحدید حدود آنها و مشخص نمودن شروط جریان آنها، منوط به اجتهاد اصولی و یا مبنائی دیگر است. خود این اصل‌های یاد شده از سنخ قواعد فقهی نیستند، بلکه به اصول فقه تعلق دارند. گرچه به نظر می‌رسد از آن رو که گویا دارای مضامین فقهی‌اند از تیره قواعد فقهی باشند. این اصل‌ها بر طبق شناسه‌ای که از فقه و اصول فقه تحصیل نموده‌ایم، از مسائل علم اصول فقه می‌باشند. هر چند به دلیل عمومیت آنها در فقه، می‌توان مباحث آنها را از جهت پژوهشی در صدر قواعد فقهی قرار داد. آن چه که در اصل‌های عملی برجسته است و اصولی بودن آنها را تقویت می‌کند، دست کم دو ویژگی است:

نخست این که اصل‌های عملی چهارگانه از وظائف مجتهدان است و این نتایج آنهاست که به دیگر مکلفین انتقال می‌یابد، اما تطبیق آنها همانند استخراجشان بر عهده مجتهدان می‌باشد. برای مثال: هنگامی که مجتهد به مرحله عدم دسترسی به احکام اولیه و ثانویه می‌رسد و شرایط برای جریان اصل عملی در حد کفایت وجود دارد و تعارضی در میان نیست و اصل حاکم

یا وارد هم تحقق ندارد، در این صورت بر طبق مبنای خود در شبهات حکمیه، یا قائل به اصل برائت می‌شود و یا قائل به اصل احتیاط، و یا در صورت تحقق شرائط یکی از دو اصل دیگر (= تخیر و استصحاب) به یکی از آن دو برحسب شرائط تحقق یافته، قائل می‌شود.

و دوم این که اصول عملیه چهارگانه به عنوان ادله فقهاتی مطرح می‌باشند، که این عنوان بیانگر ادله‌ای است که در مرحله عدم دسترسی به قرارات شرعی وظائف مکلفین را مشخص می‌سازند. ادله فقهاتی در طول ادله اجتهادی قرار دارند؛ زیرا تا دلیل اجتهادی وجود دارد نوبت به دلیل فقهاتی نمی‌رسد.

ادله اجتهادی عبارتند از: ادله‌ای که قرارات و احکام فقهی را چه اولی باشند چه ثانوی به وجه شرعی اثبات می‌کنند. خواه اثبات به وجه شرعی از قبیل وجه تأسیسی باشد، و خواه از قبیل وجه امضائی. حال در صورت وجود دلیل اجتهادی برای قرار و حکم شرعی، مکلفین به قرار و حکم شرعی دسترسی دارند، و شک آنها یا از طریق حکومت ادله یا ورود آنها و یا منجزیت آنها و یا از طریق تقریر احکام ظاهری و یا طریق دیگر ملغی می‌گردد. و بدین جهت دیگر موردی برای جریان ادله فقهاتی نمی‌ماند؛ اما اگر مکلفین نتوانستند از طریق دلیل اجتهادی به حکم شرعی برسند و جهل آنها نسبت به احکام از میان نرفت و به نوعی علم از راه ادله تبدیل نشد، در این صورت نوبت به ادله فقهاتی می‌رسد که همان اصل‌های عملی چهارگانه‌اند. از این رو، محققان اصول فقه فرموده‌اند: الاصل دلیل حیث لا دلیل که مضمونش این است که اصل عملی در صورتی که دلیل اجتهادی برای حکم شرعی در بین نباشد، دلیل است.

اینک اگر ادله فقهاتی نسبت به وظائف متشرعان همان نسبتی را که ادله

اجتهادی نسبت به احکام دارند - که نسبتی استنباطی است - دارا باشند، آنگاه می‌توان آنها را در قلمرو علم اصول برشمرد. اما برای تثبیت اصولی بودن آنها می‌باید آشکارسازی گردد که اصل‌های عملی چهارگانه چه عقلی باشند چه شرعی، فاقد موضوعات و محمولات فقهی‌اند.

پس از آشکارسازی این جنبه، می‌توانیم از راه خاصیت آلی بودن و استنباطی بودن آنها، اثبات نماییم که این اصل‌ها مانند دیگر نهادهای اجتهادی، در حوزه علم اصول قرار دارند.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی